

آدری هیپورن؛ یک روح زیبا

زندگی مادرم

شان هیپورن فرر

ترجمه‌ی آیدا کریمی



نشر میلکان

www.ketab.ir

سرشناسه: هپبورن فرر، شان؛ Sean Hepburn Ferrer

عنوان و نام پدیدآور: آدری هپبورن: یک روح زیبا؛ شان هپبورن فرر؛ ترجمه‌ی آیدا کریمی.

مشخصات نشر: میلکان، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۳۱۱ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۵۷۳-۸۸-۷

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Audrey Hepburn, An Elegant Spirit, 2003

موضوع: آدری هپبورن؛ سرگذشت‌نامه؛ فرزندان بازیگران

شناسه‌ی افزوده: کریمی، آیدا، مترجم

رده‌بندی کنگره: PN۲۲۸۷

رده‌بندی دیویی: ۴۳۰۲۸۰۹۲/۷۹۱

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۲۳۴۲۱

آدری هیپورن؛ یک روح زیبا
زندگی مادرم
شان هیپورن فرر
ترجمه‌ی آیدا کریمی
ویراسته‌ی مینا محمدیان از «ویراستارباشی»

مدیر تولید: کاوان بشیری
صفحه‌آرایی و آماده‌سازی: واحد تولید کتاب میلکان

چاپ هشتم، ۱۴۰۰
میراث ۱۱۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۵۷۲-۸۸-۷



نشر میلکان

www.Milkan.ir
info@Milkan.ir

سپاسگزاری. ۱۳

پیشگفتار. ۱۷

مقدمه. ۲۳

فصل اول: گرسنگی عاطفی. ۴۱

فصل دوم: می‌توانم به یاد بیاورم. ۸۳

فصل سوم: فراموش نشدنی. ۱۴۱

فصل چهارم: یکی از آن‌ها. ۲۰۹

فصل پنجم: سکوت روح. ۲۴۵

فصل ششم: کاری نیست که باهم نتوانیم انجام دهیم. ۲۶۱

فصل هفتم: بهای همیشه. ۲۷۷

پی‌نوشت‌ها. ۳۰۹

پیشگفتار

راز

این پیشگفتار را در حالی می‌نویسم که حدوداً نه سال است آدري کاتلین هیورن راستون^۱ ما را ترک کرده است. او مادرم بود یا باید بگویم هنوز مادرم است. نوشتن این کتاب را در ۲۱ ژانویه ۱۹۹۳، روز بعد از فوت او شروع کردم. تقریباً چهار سال طول کشید تا اولین کلمات را روی کاغذ بیاورم.

نگارش واقعی این کتاب شاید تنها چند ماه طول کشید. چیزی که قبل و حین نگارش اتفاق افتاد کمی زمان گرفت. حالا کاملاً مطمئنم هرکسی که یکی از والدینش را از دست داده است، همان‌طور که همه‌ی ما دیر یا زود آن‌ها را از دست خواهیم داد، می‌تواند کتابی در این خصوص بنویسد. همان‌طور که برای من اتفاق افتاد، ممکن است احساس کنید این تنها کتابی است که می‌نویسید. ممکن است هفته‌ها، ماه‌ها و سال‌ها بین نوبت‌های نوشتن فاصله بيفتد. شما هم ممکن است چیزی را درک کنید که دیگر نمی‌توان آن را سبک نویسنده نامید. ببینید، موضوع شما نیستید، موضوع کسی در جهان است که فراتر از شماست! درمورد من، موضوع کسی است که برایم عزیزترین بود، کسی که من را به دنیا آورد و بارها و بارها که برای زنده ماندن به او احتیاج داشتم، نجاتم داد. با این حال او کسی بود که در انتها نتوانستم کمکش کنم و نجاتش دهم؛ بنابراین، می‌بینم دائماً در حال غلتاندن چندین کلمه‌ام، کلماتی که مثل سنگ‌ریزه‌های درون رودخانه‌ی داستانم هستند و با این کار صیقل می‌یابند تا ارزش وقتی را که از شما می‌گیرند و ارزش روح او را داشته باشند. می‌خواهم شما بدانید... حقیقت چیست، بدون اینکه آرامش او به هم بخورد.

نظریه‌ای هست که می‌گوید اعضای بدنمان طول عمرهای متفاوتی دارند. برای مثال، ریه‌ها که فروتن‌ترین و مفیدترین اعضای بدنمان هستند، کوتاه‌ترین طول عمر را دارند: حدود شصت سال. مغزمان که کمتر از ۱۰ درصدش را

استفاده می‌کنیم و بنابراین عضوی با کمترین سودمندی و همچنین بزرگ‌ترین مسئولیت ماست، انتظار می‌رود طول عمری برابر با ۱۵۰ سال داشته باشد. من با نوشتن این کتاب به چیز جدید و هیجان‌انگیزی پی بردم: حافظه‌ام بیشتر از همه‌ی آن‌ها زنده می‌ماند.

مدت‌های طولانی پس از مرگم و مدت‌های طولانی پس از اینکه مغزم می‌میرد (که خیلی طول می‌کشد و به همین دلیل می‌خواهم سوزانده شوم یا با یک صفحه‌ی شطرنج دفن شوم)، تمام این‌ها و تمام این عطرها را به خاطر خواهم داشت.... چشمانم را می‌بندم و از میان صداها عطرش را به یاد می‌آورم: برازنده، سالم و قوی، عطر محبت بی‌قید و شرط او. به پایین نگاه می‌کنم و دست‌های ظریفش را می‌بینم. پوست دست‌هایش آن قدر لطیف است که می‌توانم رگ‌هایش را زیر آن ببینم. ناخن‌هایش گرد، صاف و تمیزند. این دست‌ها هنوز همان‌هایی بودند که من را ننگه داشتند، حمل کردند و با من حرف زدند. نوازشم کردند، من را به مدرسه بردند و زمانی که می‌ترسیدم، آن‌ها را می‌گرفتم. چقدر دلم برایشان تنگ شده است. چه چیزهایی که حاضرم فدا کنم تا یک بار دیگر آن‌ها را احساس کنم که در خواب لای موهایم فرو می‌روند. چه اتفاقی افتاد؟ سرم هنوز گیج می‌رود. اگر مادرشان آدری هپورن بود، سرتان گیج نمی‌رفت؟ مادرم در سال ۱۹۹۳ فوت کرد و هنوز... او در همه‌جا هست: همیشه در تلویزیون، فروشگاه‌های وی‌دئویی، مجلات، کتاب‌فروشی‌ها، بیلبردهای عظیم در فرودگاه‌ها و آزادراه‌ها، مرکز شهر در ایستگاه‌های اتوبوس، همه‌ی گفت‌وگوهایی که دیر یا زود با هرکسی خواهم داشت، کار و افکارم، به‌خصوص از وقتی شروع به نوشتن این کتاب کرده‌ام و گاهی... در رویاهایم.

اجازه دهید درباره‌ی چیزی بزرگ‌تر از زندگی صحبت کنیم. او ۵۰ کیلوگرم وزن و ۱۷۰ سانتی‌متر قد داشت.

چه اقبالی که خاطراتمان از او خوب‌اند. این خاطرات رد دلپذیری پشت‌سرشان به جا می‌گذارند، مانند یک اتاق خالی آفتابی که احساس خوبی به آدم می‌دهد. همه‌اش آنجاست، گاهی قوی‌تر، گاهی لطیف‌تر، ترکیبی عالی از شیرینی و غم، شیرینی او و غم او.